

جامعه‌شناسی
خیزش
مردم
در

لیبی

فاطمه سلیمی

کارشناس مطالعات اجتماعی و دبیر آموزش و پرورش تهران

اشاره

لیبی به دلیل سوابق طولانی تحت استعمار بودن، نقش ویژه‌ای در قاره آفریقا دارد. این سابقه دیرینه و دیکتاتوری نظامی حاکم بر آن سبب شد مردم نسبت به آنچه که می‌توانستند داشته باشند، بدبین شوند و سر به شورش بگذارند. رژیم سوسیالیستی سرهنگ قذافی درست در مقابل ایده‌آل‌های اسلامی مردم این سرزمین قرار گرفته بود. در دو دهه اخیر، تسلیم شدن او به خواست آمریکایی‌ها مردم را بیش از پیش نگران و متحیر ساخته بود. تحویل سلاح‌ها و واگذاری فعالیت‌های اتمی خود به آمریکا اوج این وابستگی بود. موج بیداری اسلامی به لیبی هم سرایت کرد و مردم یکپارچه قیام کردند. آن‌ها منتظر فرصتی بودند تا به بازآفرینی تمایلات دینی و اسلامی خود سامان دهند. این نوشتار به علل و عوامل و همچنین پیامدهای بیداری اسلامی در این کشور مسلمان و آفریقایی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: لیبی، بیداری اسلامی، آفریقا

لیبی در یک نگاه

جغرافیا و جمعیت: کشور لیبی در منطقه شمال آفریقا و در ساحل جنوبی دریای مدیترانه واقع شده است. اگر مصر و لیبی را جزء خاورمیانه بدانیم این کشور از شرق با مصر، از غرب با تونس و الجزایر، و از جنوب با سودان، چاد و نیجر همسایه است. با وسعتی معادل ۱/۷۷۵/۵۰۰ کیلومتر مربع، چهارمین کشور پهناور قاره آفریقا محسوب می‌شود و بیش از ۱۸۰۰ کیلومتر ساحل در دریای مدیترانه دارد. براساس سرشماری سال ۲۰۰۶، جمعیت لیبی بالغ بر ۵/۳۲۱/۰۰۰ نفر است. ۹۷ درصد مردم لیبی مسلمان و مالکی مذهب هستند. زبان رسمی این کشور عربی و دین رسمی آن اسلام است.

آب و هوای کشور در نوار ساحلی مدیترانه‌ای است و هرچه از ساحل دورتر شویم خشک و صحرایی می‌شود؛ به طوری که بخش اعظم کشور را صحرای بزرگ آفریقا پوشانده است و حدود چهار پنجم جمعیت لیبی در نوار ساحلی این کشور مستقرند. «طرابلس» پایتخت کشور، شهری ساحلی است با کمتر از یک میلیون نفر جمعیت که بزرگ‌ترین شهر لیبی است. «بنغازی» دومین شهر بزرگ کشور است و شهرهای بندری و صنعتی - تاریخی آن، «مصراة»، «خمس»، «سرت» و «لبده» نیز در همین نوار ساحلی واقع شده‌اند.

تحولات تاریخی: سرزمینی که امروزه لیبی نامیده می‌شود، در دوره‌های تاریخی متفاوت جزو مناطق تحت حاکمیت فراعنه، لیدی‌ها، فنیقی‌ها، یونانی‌ها، کارتاژها و رومیان بوده است. پس از گسترش اسلام این سرزمین تابع خلافت‌های اموی، عباسی، فاطمی و عثمانی شد. با تضعیف و متلاشی شدن حکومت عثمانی، پای استعمارگران اروپایی به لیبی باز شد و نهایتاً در سال ۱۹۱۱ این کشور به اشغال ایتالیا درآمد. با آغاز جنگ جهانی دوم قوای آمریکایی و انگلیسی به تدریج قوای مشترک آلمانی و ایتالیایی را از لیبی اخراج کردند و خود اداره مشترک این کشور را تا سال ۱۹۵۱ به عهده گرفتند. در این سال (۱۹۵۱/۶/۱۵) لیبی به‌عنوان یک کشور پادشاهی مستقل به رسمیت شناخته شد. در اول سپتامبر ۱۹۶۹ سرهنگ **معمر قذافی** که در آن هنگام افسر گارد سلطنتی بود از غیبت **ملک ادیس سنوسی** که برای مداوا به ترکیه رفته بود، استفاده کرد و به همراه یاران خود در تشکیلات سری افسران آزاد (الضباط الاحرار) طی یک کودتای بدون خون‌ریزی، نظام سلطنتی را سرنگون کرد و با تشکیل «شورای فرماندهی انقلاب» و اعلام نظام جمهوری، رهبری کشور را به دست گرفت.

ساختار سیاسی و اداری نظام جماهیری لیبی

ساختار نظام جماهیری لیبی برگرفته از نظریه «کتاب سبز» معمر قذافی و مبتنی بر مفهوم «دموکراسی مستقیم» (در برابر دموکراسی نمایندگی) بود. براساس این نظریه کشور از طریق کنگره‌های مردمی (به مثابه پارلمان) و کمیته‌های مردمی (به مثابه قوه مجریه) اداره می‌شد. طبق آخرین تقسیمات کشوری، در دوره قذافی، لیبی از ۳۲ استان و ۳ منطقه اداری تشکیل می‌شد و هر استان یا منطقه براساس تراکم جمعیتی از یک تا ۲۹ کنگره مردمی را در بر می‌گرفت. هر کنگره یک کمیته به‌عنوان بازوی اجرایی داشت که قذافی امور اجرایی منطقه را به آن سپرده بود و خود نظارت بر عملکرد آن را بر عهده داشت.

سیاست خارجی لیبی

به‌طور کلی سیاست خارجی لیبی در زمان جنگ سرد به بلوک شرق متمایل بود. این کشور روابط خود را بر دو اصل حمایت از گروه‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان و ناسیونالیسم عربی استوار کرده بود. اعلام اتحاد با مصر و سوریه، پیوستن به جبهه پایداری عرب، حمایت از گروه‌های فلسطینی و مقابله با کشورهای سلطنتی عربی، از جمله سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی لیبی در این دوره زمانی بود. بحران «لاکربی» (سقوط هواپیمای پان امریکن بر فراز لاکربی اسکاتلند با ۲۷۰ سرنشین در اثر بمب‌گذاری) مهم‌ترین چالش سیاست خارجی لیبی در دو دهه گذشته بود. به دنبال

جدول تفکیکی تعداد کنگره‌های محلی در هر استان (شعبیه)

نام استان	تعداد کنگره‌های مردمی	مساحت (کیلومتر مربع)	جمعیت	نام استان	تعداد کنگره‌های مردمی	مساحت (کیلومتر مربع)	جمعیت
بطنان	۱۹	۸۳۸۶۰	۱۴۴۵۲۷	مرقب	۱	۳۰۰۰	۳۲۸۲۹۲
درنه	۸	۴۹۰۸	۸۱۱۴۷	بنی ولید	۴	۱۹۷۱۰	۷۴۲۴
القبه	۱۰	۱۴۷۲۲	۹۳۸۹۵	ترهونه و مسلاته	۲۶	۵۸۴۰	۲۹۶۰۹۲
جبل الاخضر	۲۲	۷۸۰۰	۱۹۴۱۸۵	طرابلس	۲۹	۴۰۰	۸۸۲۹۲۶
المرج	۱۵	۱۰۰۰۰	۱۱۶۳۱۸	الجفاره	۲۰	۱۹۴۰	۲۸۹۳۴۰
بنغازی	۲۵	۸۰۰	۶۳۶۹۹۲	الزاویه	۲۴	۱۵۲۰	۱۹۷۱۷۷
واحات	۳	۱۰۸۶۷۰	۲۹۲۵۷	صبراتة و صرمان	۱۲	۱۳۷۰	۱۵۲۵۲۱
الکفره	۲	۴۸۳۵۱۰	۵۱۴۳۳	النقاط الخمس	۱۰	۵۲۵۰	۲۰۸۹۵۴
سرت	۲۵	۷۷۶۶۰	۱۵۶۳۸۹	غریان	۱۲	۴۶۶۰	۱۶۱۴۰۸
الجفره	۵	۱۱۷۴۱۰	۴۵۱۱۷	یفرن	۱۴	۹۳۱۰	۱۱۷۶۴۷
مرزق	۱۱	۳۴۹۷۹۰	۶۸۷۱۸	نالوت	۱۰	۱۳۳۰۰	۶۸۸۰۱
سیها	۱۳	۱۵۳۳۰	۱۲۶۶۱۰	الحزام الاخضر	۲۳	۱۲۸۰۰	۱۰۸۸۶۰
وادی الحیاه	۱۱	۳۱۸۹۰	۷۲۵۸۷	اجداییا	۱۳	۹۱۶۲۰	۱۶۵۸۳۹
وادی الشاطی	۱۶	۹۷۱۶۰	۷۷۲۰۳	غلت	۵	۷۲۷۰۰	۲۲۷۷۰
مصراته	۱۱	۲۷۰	۳۶۰۵۲۱	غدامس	۶	۵۱۷۵۰	۱۹۰۰۰
مزه	۹	۷۲۱۸۰	۴۱۴۷۶	القطرون تجرهی (منطقه اداری)	۲	۲۵۰۰	۱۱۸۶۰
تاجوراء و النواحی الاربع	۱۱	۱۴۳۰	۲۶۷۰۳۱	مراده (منطقه اداری)	۱	-	-



این حادثه، اقدامات تنبیهی علیه لیبی در دستور کار «شورای امنیت» قرار گرفت. لیبی که از سال ۱۹۸۸ از سوی غرب به اتهام بمب‌گذاری در آلمان و قتل دو سرباز آمریکایی و تعدادی از شهروندان آلمانی تحریم تسلیحاتی شده بود از ۱۵ آوریل ۱۹۹۲، براساس قطعنامه شورای امنیت، مورد تحریم تسلیحاتی و هوایی و محدودیت‌های دیپلماتیک و تحریم تجهیزات نفتی نیز قرار گرفت.

توقف تولید سلاح‌های کشتار جمعی

در حالی که بحران لاکربی آخرین مراحل حل و فصل خود را طی می‌کرد، لیبی یک گام دیگر نیز به سوی غرب برداشت و قذافی توقف برنامه تولید سلاح‌های کشتار جمعی خود را اعلام کرد. در این راستا لیبی در تاریخ ۲۸ آذرماه ۱۳۸۲ برابر با ۱۹ دسامبر ۲۰۰۳ طی بیانیه‌ای رسمی پایبندی خود را به تمامی معاهدات منع تولید و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی اعلام کرد و از تصمیم خود برای کنار گذاشتن و استفاده نکردن از هر نوع تجهیزات و موادی که می‌تواند به تولید احتمالی چنین سلاح‌هایی منجر شود، خبر داد. در پی این تصمیم، لیبی اقدامات اعتمادساز خود را با آمریکا توسعه بخشید. کنار نهادن برنامه تولید سلاح‌های کشتار جمعی، روند لغو تحریم‌های غرب علیه لیبی و نزدیکی دو طرف به یکدیگر را تشدید کرد.

روابط لیبی با برخی از کشورها

۱ روابط با آمریکا: رایس، وزیر خارجه وقت آمریکا، در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۵ با صدور بیانیه‌ای اعلام داشت نام لیبی از فهرست حامیان تروریسم حذف شده و امکان برقراری روابط کامل دیپلماتیک میان دو کشور فراهم آمده است. این اقدام در واقع پاسخی به همکاری لیبی با جامعه جهانی در مبارزه با تروریسم پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و کنار گذاشتن برنامه

تولید سلاح‌های کشتار جمعی بود. همچنین از سرگیری روابط سیاسی با لیبی مقدمه‌ای برای پیگیری مسائلی چون حمایت از حقوق بشر، توسعه آزادی‌های سیاسی، آزادی بیان و گسترش اصطلاحات اقتصادی و سیاسی در لیبی بود.

۲ ایجاد سازمان ساحل و صحرا: پس از نشست سران کشورهای لیبی، بوركینافاسو، مالی، نیجر، چاد و سودان در سال ۱۹۸۸ در طرابلس «سازمان ساحل و صحرا» شکل گرفت. رهبر لیبی هدف از تأسیس این مجموعه را خارج کردن کشورهای صحرایی واقع در جنوب کشورهای آفریقایی ساحل مدیترانه از حصار خشکی و اتصال آن‌ها به مدیترانه و اروپا از طریق لیبی اعلام داشت.

۳ اتحادیه آفریقا و نقش لیبی در آن: در جریان چهارمین نشست فوق‌العاده سران سازمان وحدت آفریقا، قذافی شعار وحدت آفریقا، تشکیل ایالات متحده آفریقا و اتحادیه آفریقایی را مطرح کرد و با رأی مثبت کشورهای آفریقایی، «سازمان وحدت آفریقا» به «اتحادیه آفریقایی» تغییر نام داد. رهبر لیبی در سخنرانی خود در این اجلاس گفت: «من بی‌صبرانه منتظر چنین روزی بودم، زیرا روز تولد ایالات متحده آفریقا است».

در اواخر بهمن ماه ۱۳۸۲ اجلاس فوق‌العاده سران اتحادیه آفریقا در لیبی برگزار شد که اغلب رهبران آفریقایی در این نشست شرکت کردند. در چهارمین نشست سران اتحادیه آفریقا در اواخر سال ۲۰۰۴ و در پی پیشنهاد لیبی برای تشکیل وزارتخانه‌های مشترک دفاع، خارجه، بازرگانی خارجی، اقتصاد و ارتباطات، لغو تعرفه‌های گمرکی میان اعضا و ایجاد یک کانال ماهواره‌ای مشترک برای هماهنگ ساختن این اقدامات میان اعضای اتحادیه، کمیته‌ای برای بررسی روش‌های اجرای این پیشنهاد به ریاست رییس‌جمهور اوگاندا تشکیل شد.

در حالی که
بحران لاکربی
آخرین مراحل
حل و فصل
خود را طی
می‌کرد، لیبی
یک گام دیگر
نیز به سوی
غرب برداشت
و قذافی توقف
برنامه تولید
سلاح‌های
کشتار جمعی
خود را اعلام
کرد. در این
راستایی
در تاریخ
۲۸ آذرماه
۱۳۸۲ برابر
با ۱۹ دسامبر
۲۰۰۳
بیانیه‌ای رسمی
پایبندی خود
را به تمامی
معاهدات منع
تولید و گسترش
سلاح‌های
کشتار جمعی
اعلام کرد



کاردار اداره می‌شد. هیئت دولت لیبی نیز در خردادماه ۱۳۸۵ گشایش سفارت این کشور را در مسقط (عمان) تصویب کرد.

نگاهی دیگر به ساختار سیاسی - اجتماعی لیبی

ساختار سیاسی - اجتماعی لیبی که به شکل قومی - قبیله‌ای است، پیوندی ناگسستنی با وضعیت سیاسی - اجتماعی این کشور دارد. بر این اساس می‌توان شکل‌گیری دولت - ملت‌سازی در این کشور را به‌عنوان یکی از عناصر برقراری دموکراسی، یکی از چالش‌های مهم پیش روی این کشور قلمداد کرد. از همان لحظات آغازین انقلاب در لیبی (در بهار عربی یا بیداری اسلامی) بسیاری از کارشناسان مسائل خاورمیانه و شمال آفریقا پیروزی انقلابیون را وابسته به یک مسئله اساسی، یعنی میزان حمایت قبایل از انقلابیون می‌دانستند. چرا که این کشور کماکان بافت قبیله‌ای خود را حفظ کرده است. گفته می‌شود که در لیبی بیش از ۱۰۰ قبیله وجود دارد که از میان آن‌ها ۳۰ قبیله نقش اساسی و تعیین‌کننده در معادلات سیاست و قدرت در این کشور دارند. از زمانی که لیبی جزو متصرفات امپراتوری عثمانی بود، تا زمانی که ایتالیا در سال ۱۹۱۱ درصد تصرف لیبی برآمد و با مقاومت شدید این قبایل روبه‌رو شد، آن‌ها تاکنون نقش اساسی در تحولات سیاسی این کشور ایفا کرده‌اند. اینکه انقلاب از شرق لیبی شروع شد، اساساً ریشه در این موضوع دارد که قبایل ساکن در این نواحی نیم‌قرن قبل، از حامیان سلطنت ملک ادریس به‌شمار می‌رفتند و بعد از کودتای ۱۹۶۹ عملاً به حاشیه رانده شدند. از فرقه‌های مهم ناراضی در شمال شرق لیبی می‌توان به «سنوسی»‌ها اشاره کرد که بازماندگان آن‌ها هم‌اکنون نقشی اساسی در وقایع لیبی ایفا می‌کنند. چندی قبل شبکه تلویزیونی تازه‌تأسیس انقلابیون لیبی، در کنار سنوسی‌ها، نام‌های ۲۰ قبیله را به‌عنوان قبایل حامی انقلاب برشمرد که از جمله آن‌ها می‌توان به قبایل الزومیه و العبیدی اشاره کرد.

شایان توجه است که حتی انقلاب‌های مصر و تونس ریشه در افزایش شعاع طبقه شهری و همچنین رشد و گسترش

۴ روابط لیبی با جهان عرب: عدم حمایت کافی جهان عرب از دولت لیبی در دوران محاصره این کشور، حرکت پرشتاب دولت‌های عربی به سوی اسراییل پس از جنگ نفت، و در نتیجه بیشتر شدن فشارها علیه دولت‌های تندرو عربی (از جمله لیبی)، این کشور را به عکس‌العمل واداشت. به طوری که قذافی در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۲ اعلام کرد به علت ناکارآمدی اتحادیه عرب، لیبی از آن خارج خواهد شد. گرچه وساطت‌های به عمل آمده و ملاحظات جانبی لیبی مانع از خروج رسمی این کشور از اتحادیه عرب شد، اما سردی روابط طرابلس با اتحادیه عرب استمرار یافت. رهبر لیبی در کنفرانس سران عرب در الجزیره در سال ۱۳۸۴ شرق‌الوسط (خاورمیانه) را شرق‌الوسخ (شرق کثیف) خواند و خواستار جدا کردن مسائل خاورمیانه از مسائل شمال آفریقا شد. هیئت لیبیایی شرکت‌کننده در نشست وزیران خارجه اتحادیه عرب در خارطوم نیز در بهار ۱۳۸۵ بر این موضوع تأکید کرد.

سرانجام و در پی سفر عمرو موسی، دبیر کل اتحادیه عرب به طرابلس در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ و ملاقات با رهبر لیبی، لیبی همه‌بدهی‌های معوقه خود را بابت حق عضویت در اتحادیه عرب پرداخت و به سردی چندین ساله روابط خود با این سازمان عربی پایان بخشید.

همچنین پس از پیروزی «جنبش حماس» در فلسطین، هیئت دولت لیبی در مصوبه‌ای کمک به مردم فلسطین را به‌طور رسمی تصویب کرد و به دنبال سفر بهار ۱۳۸۵ محمودالزهار، وزیر خارجه دولت خودگردان فلسطین به لیبی و دیدار وی با رهبر این کشور، لیبی متعهد شد ۵۵ میلیون دلار به دولت خودگردان (از طریق اتحادیه عرب) کمک کند که اولین قسط این کمک‌ها در سفر مورخ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵ دبیر کل اتحادیه عرب به طرابلس به وی پرداخت شد.

۵ روابط لیبی با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس: این روابط توسعه زیادی یافت و امارات و قطر در

طرابلس دارای سفارت‌خانه‌های فعالی شدند. سفارت کویت در طرابلس نیز در تابستان سال ۱۳۸۵ بازگشایی شد که در سطح



فرهنگ شهرنشینی در این جوامع داشتند؛ وضعیتی که بسیاری نبود آن را علت به خشونت کشیده شدن انقلاب در لیبی عنوان کرده‌اند. کشورهای غربی نیز با درک این موضوع که لیبی فاقد احزاب سیاسی، نهادها، تشکلهای و انجمن‌های سیاسی - اجتماعی کاراست، دریافتند که ارکان قدرت را در لیبی بعد از قذافی باید در تعاملات احتمالی میان قبایل جست‌وجو کنند.

با برگزاری انتخابات کنگره ملی در سال ۲۰۱۲، مردم لیبی پس از نیم‌قرن شاهد برگزاری نخستین انتخابات آزاد با شرکت نزدیک به ۶۰ درصد جمعیت کشور بودند. با وجود این هنوز در بخش‌هایی از لیبی نزاع و درگیری میان قبایل و گروه‌ها در جریان است و وجود اسلحه در دست بسیاری از افراد غیرنظامی و گروه‌های کوچک، برقراری امنیت را در این کشور آفریقایی به‌عنوان معضل نخست دولت مرکزی مطرح کرده است. همچنین پس از انتخابات، شورای انتقالی لیبی قدرت را به کنگره واگذار کرد و طی مراسم انتقال قدرت، عبدالجلیل، رئیس شورای انتقالی، به ناتوانی شورای انتقالی در برقراری امنیت در لیبی پس از قذافی اعتراف کرد.

اکنون، حتی بعد از انتخابات کنگره ملی و انتقال قدرت از شورای انتقالی به کنگره ملی لیبی، آنچه روند دموکراسی را در این کشور تهدید می‌کند، نظام قبیله‌ای حاکم بر آن است. از سویی در این انتخابات برخی قبایل شرقی در بنغازی که مدعی خودمختاری هستند، به سهمیه اختصاص داده شده برای آن‌ها در مجلس معترض شدند و در روند انتخابات در منطقه خود اختلال ایجاد کردند و حتی برگه‌های رأی را سوزاندند. نکته اساسی این است که قبایل تجربه تبعیض را در دوره حکومت قبلی داشته‌اند و بنابراین دارای ذهنیتی منفی نسبت به تحقق حقوق خود هستند. از سوی دیگر، با توجه به اینکه قبایل «تبو»، «آمازیق» و «طوارق» در مناطق مرزی لیبی مستقر هستند و رگه‌های مشترک نژادی با سایر قبایل آفریقا مانند قبایل نیجر و مالی دارند، ممکن است در آینده به سمت تجزیه‌طلبی حرکت کنند. به همین دلیل کنگره ملی لیبی باید در اولین گام، موضوع وجود تبعیض بین قبایل مرکزی و شرقی

را مورد توجه قرار دهد و نوعی آشتی ملی میان همه شهروندان لیبی ایجاد کند.

پیروزی لیبرال‌ها در کنگره ملی لیبی، هرچند ممکن است کمک‌های مالی و اقتصادی آمریکا و غرب را به سمت لیبی جذب کند، اما در بعد داخلی با برخی احزاب اسلامی که در کنگره ملی کرسی‌هایی به دست آورده‌اند، برخوردی جدی خواهند داشت. با توجه به چنین مشکلاتی می‌توان مسئله دولت - ملت‌سازی را یکی از مسائل مهم پیش روی این کشور قلمداد کرد. چراکه می‌دانیم تکوین ملت نیازمند تکوین دولت است و مفهوم دولت و سازمان سیاسی منطقاً و از نظر تاریخی بر ملت تقدم دارد. از این رو مجموعه کسانی که در درون نظام سیاسی والاتر از قوم و قبیله زندگی می‌کنند، یک ملت‌اند.

بنابراین تنها با ایجاد ساختارهای دموکراتیک نمی‌توان به توسعه دموکراسی و خروج از وضعیت قومی و قبیله‌ای امیدوار بود. بلکه باید تلاش کرد این ساختارها خود محل نزاع اقوام و قبایل قومی نباشند و هم‌زمان همراه با توسعه این ساختارها، به توسعه فرهنگ سیاسی دست یافت که خود مجموعه نگرش‌ها و ارزش‌هایی است که به فرایندها و زندگی سیاسی توأم با هم‌زیستی مشترک زیر نظر یک دولت مشترک می‌انجامد.

انقلاب‌هایی که مهار نخواهند شد

با اوج‌گیری بیداری اسلامی در کشورهای تونس، لیبی، بحرین، یمن و... که تبعاتی چون پررنگ شدن حضور جریان‌های اسلامی در صحنه سیاسی، تضعیف پایگاه‌های منطقه‌ای آمریکا و متحدانش در خاورمیانه و همچنین تقویت محور مقاومت در منطقه را به دنبال داشت، دستگاه امنیتی - دیپلماسی ایالات متحده و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن، همچون قطر، ترکیه و عربستان را بر آن داشت که مهار خیزش‌های عظیم مردمی را در برنامه کار خود قرار دهند.

حفظ نهادهای امنیتی، نظامی و سیاسی در تونس به دنبال فرار بن‌علی، مداخله نظامی ناتو در لیبی و تلاش برای به

تنها با ایجاد ساختارهای

دموکراتیک نمی‌توان

به توسعه دموکراسی

و خروج از وضعیت قومی و

قبیله‌ای امیدوار بود. بلکه باید

تلاش کرد این ساختارها خود

محل نزاع اقوام و قبایل

قومی نباشند و هم‌زمان همراه

با توسعه این ساختارها، به

توسعه فرهنگ سیاسی دست یافت که

خود مجموعه نگرش‌ها و ارزش‌هایی است که به فرایندها و زندگی سیاسی توأم با هم‌زیستی مشترک زیر نظر یک دولت مشترک می‌انجامد.



حاشیه راندن نیروهای مردمی و انقلابی در جریان شکل‌گیری دولت انتقالی، حفظ ارتش و نهاد امنیتی در مصر و در تنگنا قرار دادن «آخوان المسلمین» به عنوان رهبر جریان‌های اسلامی در این کشور برای به چالش نکشیدن منافع آمریکا در قاهره، تلاش برای کنترل بحران در یمن به عنوان ستون فقرات امنیت ملی عربستان سعودی، مهم‌ترین هم‌پیمان عرب آمریکا در منطقه، سرکوب قیام مردم بحرین با سیاست مشت آهنین و تلاش برای بازگرداندن ثبات به این کشور از طریق ارسال سلاح و مستشار نظامی، و دست آخر هم بحران آفرینی و ماجراجویی در سوریه برای فرار به جلو و ضربه زدن به محور مقاومت، باعث شد تا بسیاری از کارشناسان سیاسی از مهار انقلاب‌های مردمی توسط سیاستمداران آمریکایی سخن به میان آورند.

دیدگاهی پیرامون آینده انقلاب‌های عربی

خاورمیانه عربی و شمال آفریقا همچنان در التهاب بیداری اسلامی از نوع خاص خود به سر می‌برد. التهاب از تونس، لیبی، مالی در شمال قاره آفریقا و مصر، سودان و سومالی در شاخ آفریقا گرفته تا سوریه در سواحل شرقی مدیترانه و بحرین، عربستان و عراق در حوزه خلیج فارس، با شدت تمام در جریان است. کشورهای عرب به دو گروه تقسیم شده‌اند: کشورهایی که در آن‌ها انقلاب‌های مردمی ناتمام مانده و یا مصادره شده‌اند و کشورهایی که هنوز درگیر تب و تاب انقلاب‌های مردمی در آتش می‌سوزند و هنوز تکلیف آن‌ها روشن نشده است. در این بین کمتر کشور عربی است که انتظار داشته باشد از طوفان تحولات برکنار باقی بماند. بنابراین دنیای عرب با یک پرسش جدی و سرنوشت‌ساز روبه‌روست و این‌که: در فردای فروکش کردن طوفان، دنیا با چه خاورمیانه عربی سروکار خواهد داشت؟ اهمیت این پرسش در آن است که تاکنون، به عمد، کمتر به ریشه‌های بروز طوفان توجه شده است. طوفان تحول خواهی در دنیای عرب امری تصادفی نیست. اعراب بیش از نیم‌قرن است که تحقیر شده‌اند و در مقابل این تحقیرشدگی راه برون‌رفتی نیافته‌اند. آن‌ها در دو جهت با شکست سرنوشت‌سازی روبه‌رو شده‌اند:

حاشیه راندن نیروهای مردمی و انقلابی در جریان شکل‌گیری دولت انتقالی، حفظ ارتش و نهاد امنیتی در مصر و در تنگنا قرار دادن «آخوان المسلمین» به عنوان رهبر جریان‌های اسلامی در این کشور برای به چالش نکشیدن منافع آمریکا در قاهره، تلاش برای کنترل بحران در یمن به عنوان ستون فقرات امنیت ملی عربستان سعودی، مهم‌ترین هم‌پیمان عرب آمریکا در منطقه، سرکوب قیام مردم بحرین با سیاست مشت آهنین و تلاش برای بازگرداندن ثبات به این کشور از طریق ارسال سلاح و مستشار نظامی، و دست آخر هم بحران آفرینی و ماجراجویی در سوریه برای فرار به جلو و ضربه زدن به محور مقاومت، باعث شد تا بسیاری از کارشناسان سیاسی از مهار انقلاب‌های مردمی توسط سیاستمداران آمریکایی سخن به میان آورند.

در حوزه نظری نیز جریان‌های هم‌سو با نظام سلطه کوشیدند با ایجاد ادبیات مورد نیاز برای مطالعات نظری در رابطه با قیام‌های منطقه، به قلب واقعیت بپردازند. طرح تئوری «پسا اسلام‌گرایی» و یا «عبور از گفتمان آمریکاستیزی» به عنوان چارچوبی برای تحلیل خاورمیانه نوین، از جمله این تلاش‌هاست. آصف بیاتگ، استاد دانشگاه «لیدن» هلند، در تحلیل انقلاب‌های عربی با تأکید بر عبور از اسلام‌گرایی در خاورمیانه می‌نویسد: «جنبش‌های مدنی خاورمیانه بیش از همه در صدد پررنگ کردن حقوق شهروندی هستند. ایجاد دولتی دموکراتیک و جامعه‌ای باز، از اهداف انقلاب پسااسلام‌گرایی در کشورهای عربی است.» الیور روی، شرق‌شناس فرانسوی نیز در رابطه با ماهیت تحولات ۲۰۱۱ در خاورمیانه می‌نویسد: «عدم طرح شعارهایی چون اسلام تنها راه حل است و یا مرگ بر امپریالیسم و صهیونیسم نشان از ماهیت غیرایدئولوژیک جنبش‌های عربی دارد.»

این در حالی است که پخش اذان از رسانه‌های تونس پس از نیم‌قرن، تأکید انقلابیون لیبیایی بر شریعت به عنوان مبنای قانون‌گذاری در آینده این کشور، پیروزی چشمگیر نیروهای اسلام‌گرا در انتخابات مصر و تقویت اسلام سیاسی در منطقه، داستان دیگری را در رابطه با ماهیت و چیستی قیام‌های عربی روایت می‌کند. با این حال طغیان دوباره دریای خشم مردم

در حوزه نظری نیز جریان‌های هم‌سو با نظام سلطه کوشیدند با ایجاد ادبیات مورد نیاز برای مطالعات نظری در رابطه با قیام‌های منطقه، به قلب واقعیت بپردازند. طرح تئوری «پسا اسلام‌گرایی» و یا «عبور از گفتمان آمریکا ستیزی» به عنوان چارچوبی برای تحلیل خاورمیانه نوین، از جمله این تلاش‌هاست



۱. در مقابله با اسرائیل و احقاق حقوق فلسطینیان؛

۲. در جذب مدرنیسم و سازگار کردن آن با ساختارهای

سنتی، فرهنگی و دینی.

نتیجه این هر دو ناکامی در جهان عرب، خشم فروخته‌ای است که در کلیت جوامع عربی به‌طور متراکمی انباشته شده است و گاه‌گاه در قالب ناآرامی‌های سیاسی - اجتماعی امکان بروز می‌یابد. اما این برای اولین بار است که بیداری اسلامی تمام کشورها و تمام اقشار عرب را به میدان مبارزه کشانده است. همگانی شدن قیام اعراب علی‌القاعده می‌باید برای هر دو ناکامی اعراب راه‌حلی بیابد، اما روشن است که این کار به سادگی عملی نخواهد بود. مادامی که مشکل دوگانه اعراب باقی مانده باشد، انقلاب‌های عربی قابلیت دوام خواهند داشت. اینکه اعراب در هر دو شکل نظام‌های جایگزین همچنان انقلاب‌های خود را ناتمام می‌دانند و در اندیشه ادامه آن هستند، به خوبی نشان می‌دهد که هیچ کدام از دو مشکل اعراب حل نشده‌اند. این امر به‌خصوص در مصر که مهم‌ترین کشور عرب محسوب می‌شود، قابل ردیابی بیشتری است.

شاخه سیاسی اخوان‌المسلمین که جانشین رژیم سابق حسنی مبارک شده است، برای هیچ کدام از انتظارات و مشکلات جامعه پاسخ روشنی ندارد. بدین معنا که از یک طرف در چارچوب معادلات جهانی و منطقه‌ای قدرت قادر نیست قرارداد «کمپ دیوید» را با اسرائیل لغو و یا آن را تعدیل کند و از طرف دیگر به دلیل ماهیت ایدئولوژیک خود قادر نیست برای آشتی دادن سنت‌های فرهنگی و مذهبی مصری‌ها با شرایط متحول جهانی و جذب سازوکارهای مدرنیسم اقدامی جدی به عمل آورد. دموکراسی لیبرال، در ساخت قدرت، از الزامات جوامع مدرن غربی است. دولت اخوان در مصر که خود با استفاده از این سازوکار و از طریق انتخابات عمومی به قدرت رسیده است، نمی‌تواند در چارچوب آن راه‌حل بیابد و جامعه را به ثبات لازم برساند. میدان «التحریر» همچنان محل رفت و آمد و تجمع گروه‌های ناراضی است که خواهان پاسخ به هر دو مشکل یادشده دنیای عرب و مصر هستند.

تازه این در کشوری است که در هر حال یک گام نسبت

به سایر کشورها جلوتر است، و گرنه در کشوری نظیر سوریه

جنگ قدرت همچنان شدید و دورنمای آن ناروشن تر است.

رژیم‌های حاکم در کشورهای عربی با بن‌بست راهبردی

روبه‌رو شده‌اند و راه برون‌رفتی ندارند. اما ملت‌های عرب نیز

وضعیت بهتری پیش روی خود نمی‌بینند: انقلاب اجتماعی

کرده‌اند و یا در حال انجام انقلاب اجتماعی، در جنگ داخلی

درگیر شده‌اند. تفاوتی نمی‌کند که نمونه سوریه باشد یا نمونه

بحرین، نتیجه در هر حال یکی است. در هر کشور عربی، هر

نظامی که جایگزین رژیم دیکتاتوری سابق بشود، اگر نتواند

به دو مشکل اصلی ذکرشده پاسخ مناسب بدهد، در معرض

عدم مقبولیت عمومی قرار خواهد داشت. خلأ اصلی قدرت در

همین جاست که معنای واقعی خود را می‌یابد. این خلأ را از

طریق ظاهرسازی و رنگ دموکراتیک دادن به قدرت نمی‌توان

پر کرد.

رژیم اشغالگر اسرائیل همچنان عامل تهدید است و هر

قدرتی که جایگزین قدرت‌های شکست‌خورده می‌شود، می‌باید

برای این مشکل راه‌حل‌های روشنی پیش پای توده‌های عرب

بگذارد. زخم فلسطین چگونه التیام خواهد یافت: با سازش یا

محو اسرائیل؟ رژیم‌های نوپا چگونه می‌خواهند توده‌های عرب

را قانع سازند؟ در هر حال پیرامون تمامی این مسائل ابهامات

جدی وجود دارد و تا این ابهامات هستند، هیچ حکومت

جایگزینی نمی‌تواند امیدوار باشد که افکار عمومی را پشتوانه

مشروعیت قدرت خود سازد. اینکه خلأ قدرت به وجود آمده

را چگونه و با بهره‌گیری از چه نیروهایی می‌توان در دنیای

عرب پر کرد، به درستی روشن نیست. ولی این موضوع لااقل

تاکنون روشن شده است که حکومت‌های جایگزین در مصر،

تونس، لیبی و یمن آن ساختاری از قدرت را که بتواند به

مشکلات اصلی پاسخ بدهد، مستقر نگردند. التهاب دنیای

عرب همچنان باقی است و معلوم نیست که در نهایت کدام

شکل از قدرت در دنیای عرب جایگزین نظامی خواهد شد که

از جنگ جهانی اول و سقوط امپراتوری عثمانی تا به امروز

باقی مانده بود.

قابل توجه

مخاطبان: در این

نوشتار از پایگاه‌های

اطلاع‌رسانی زیادی

استفاده شده است که

از آن جمله می‌توان

به «وبگاه بیداری

اسلامی» و «وبگاه

پژوهشکده مطالعات

استراتژیک خاورمیانه»

اشاره کرد.